

آقای «هالو»، از جوانان ایران بیاموزید!

فاضل غیبی

فردای گردهمایی پرشکوه ایرانیان در برلین، محمدرضا عالی‌پیام در نشست چند روز پیش در «مهبستان» دربارهٔ ویژگی‌های خیزش نوین مردم ایران از هر دری سخن گفت. محور اصلی سخنان او توجیه خشونت و برخورد مسلحانه به نیروهای سرکوبگر رژیم بود. او که پیش از این در کلیپ‌هایی درس ساختن کوکتل مولوتوف داده بود، به توجیه نظری خشونت‌گرایی پرداخت و با اشاره به شیوهٔ جانورانی مانند کلاغ، گربه و مار گفت:

«وقتی هر حیوانی این حق را دارد که در برابر تعرض از خودش دفاع کند ما انسانها چرا این حق را نداشته باشیم؟ ... خشونت را باید با خشونت جواب داد.» (۲:۱۴)

وی سپس بر این تأکید کرد که این نظر شخصی اوست! و واقعاً اگر او را بعنوان شاعر طنزپرداز در نظر بگیریم، نباید چنین سخنانی را جدی گرفت. اما ایشان با جدیت از این نظر دفاع می‌کند، هرچند روشن نمی‌کند که چرا «حق طبیعی» شیر و پلنگ برای کشتن و خوردن دیگر جانوران را برای انسان به رسمیت نمی‌شناسد؟! با اینهمه او متأسفانه در این میدان تنها نیست و طیف وسیعی از فرهیختگان ما با او هماهنگ هستند و پیامد اظهار نظرهای بی‌فکرانهٔ خود را در نظر نمی‌گیرند. عالی‌پیام بلافاصله می‌گوید:

«بالاخره در فاز دوم مردم حق دارند برای فتح کلانتری‌ها دست به اسلحه ببرند.» و با این جمله عیار سخنان خود را بعنوان قربانی تفکر چپ اسلامی برملا می‌کند و نشان می‌دهد که فقط یک نوع انقلاب می‌شناسد و آن انقلابی مانند انقلاب ۵۷ است. در این میان خونخواهی آقای عالی‌پیام بعنوان شاعر طنزپرداز و شیفتگی او برای خشونت و خونریزی به حدی است که حتی انقلابات موفق تاریخ را مسخره می‌کند: «با گاندی‌بازی و نلسون ماندلا بازی نمی‌شود جلو رژیم ایستاد!» این قربانیان نگرش چپ اسلامی حتی نمی‌دانند که در هیچ انقلابی در تاریخ (حتی انقلابات فرانسه و روسیه)، انقلابیون با قیام مسلحانه قدرت را تسخیر نکردند و همهٔ آنها از «انقلاب آمریکا» تا «جنبش استقلال هند» همه مسالمت‌آمیز به پیروزی رسیدند و همواره ریزش رژیم حاکم در زیر فشار ارادهٔ آگاهانهٔ مردم موجب پیروزی شده است. فقط دو گروه از ریخته شدن خون برای کسب قدرت ابا ندارند: اسلاميون و کمونیست‌ها. زیرا آنان بنا به «از هر طرف که کشته شود، به سود اسلام است!» برای فرد انسان و کرامت او ارزشی نمی‌شناسند.

آقای «هالو» متأسفانه در میدان خشونت‌طلبی تنها نیست و اسفناک است که بخش مهمی از فرهیختگان ما پس از چهار دهه، هنوز در چنبرهٔ نگرش لنینی - خمینی اسیرند و کمترین آگاهی دربارهٔ دستاوردهای فلسفهٔ سیاسی مدرن و تجربهٔ انقلابات موفق در تاریخ ندارند. این طیف چهل و اندی سال است که به سیاست‌زدگی با فرمول‌های بچگانه لنینی در حال «تجزیه و تحلیل» اوضاع سیاسی ایران و جهان‌اند و چنان از مرحله پرت‌اند که پیرانه‌سر می‌خواهند خیزش نوین ایران را در چهارچوب افکار فرسودهٔ خود بگنجانند. اینان هنوز درک نمی‌کنند که خشونت و خونریزی ناقوس مرگ یک جنبش مردمی و دمکراسی‌خواهانه را به صدا درمی‌آورد.

این یکی از جوانان می‌خواهد که با کوکتل مولوتوف خیابان‌های ایران را به آتش بکشند و آن «مغز پوسیده» بر آن است که زمان «زن، زندگی، آزادی» به سر آمده و اینک باید به خواسته‌های صنفی زحمتکشان بعنوان مقدمهٔ انقلاب طبقاتی بپردازیم! اینان وحشیگری بی‌مانند نیروهای سرکوبگر رژیم جهل و جنایت را درک نمی‌کنند و نمی‌خواهند بدانند که ما ایرانیان سال ۵۷ به سبب چنین توهمات و با گسست از مظاهر فرهنگ ملی خود به انقلاب اسلامی و سپس فاشیسم اسلامی تن در دادیم. در دوران معاصر مردمان کمتر کشوری در جهان به اندازهٔ ایران برای نیل به آزادی کوشیده‌اند و هربار به ناتوانی و تنگ‌نظری رهبران دچار خسران شده‌اند.

دشمن آزادی ایرانیان این بار حتی از هم‌تاهای فاشیستی خود نیز پر مصمم‌تر و وحشی‌تر است و با نگاه به میلیون‌ها قربانی در راه نابودی رژیم‌های هیتلری و استالینی می‌توان تصویری از دشواری راهی که در پیش داریم بدست آوریم. در این میان نکتهٔ اساسی آنکه نه تنها تشخیص رژیم آخوندی بعنوان رژیم فاشیسم اسلامی از سر مبالغه نیست، بلکه هرگونه ساده‌انگاری در مورد عزم آخوندها برای حفظ قدرت به هر قیمت، پیامدهای خسران آور دهشتناکی دربر خواهد داشت.

تا بحال تئوری سیاسی بر آن بود که در صورت تسلط رژیم توتالیتار با توجه به پایگاه اجتماعی آن، کوشش برای براندازی به جنگ داخلی منجر می‌شود و بدون دخالت خارجی جواب نمی‌دهد. اما امروزه ایرانیان به پیشگامی زنان خود به پا خواسته‌اند تا فصلی نوین در تاریخ بگشایند و با بازیافت مظاهر فرهنگ ایرانی و درایتی نادیده، به مصاف وحشی‌ترین نیروی سرکوبگر تاریخ بروند.

گزینش شعار «زن، زندگی، آزادی» خود نشانگر غنای فرهنگی و خردجمعی است که رستاخیز ایران را به پیش می‌راند. رستاخیزی که نه به عنوان «کپی»، بلکه به مثابه «ضد انقلاب ۵۷» از هر جهت مخالف با آن است.

برای پیروزی نهائی این رستاخیز اهمیت حیاتی دارد، که خیزش نه تنها تداوم بیابد، بلکه اکثریت ایرانیان با آن همدلی و همراهی کنند و بجای صدها هزار جوان که امروزه در شهرها پناخته‌اند، میلیون‌ها ایرانی با هرگونه وابستگی و از هر گروه سنی به آن بپیوندند. و این ممکن نیست مگر آنکه خیابان نه تنها به محیطی امن، بلکه به «آغوش مهربانی» بدل گردد و چنین محیطی را با نوا و ندای دلپذیر می‌توان فراهم کرد و نه با «کوکتل مولوتوف و تیرکمان».

دوری از خشونت نه تنها به ابتکارات مردمی مجال می‌دهد و پشتیبانی افکار عمومی جهانی را جلب می‌کند، بلکه تنها ضامن پیروزی رستاخیز نیز هست. چنانکه واکنش رژیم از «اوین» تا «شاهچراغ» نشان می‌دهد، خشونت‌فزایی تنها برگ برنده رژیم است که جز سرکوب و خونریزی هنری ندارد.

بنابراین تنها راه و امکان موفقیت برای تلاشی دستگاه سرکوب، ریزش همه جانبه آن از درون است. بدین سبب از یکسو باید با جلب اعتماد و دامن زدن به شور زندگی، همه اقشار و گروه‌های مردمی را به خیزش پیوند زد و از سوی دیگر از هرگونه تدبیر برای جلب بستگان مقامات متوسط و بالای رژیم استفاده کرد. بدین معنی با رستاخیزی فرهنگی - سیاسی روبرویم که قدرتش در شکوفایی فرهنگی و ابتکارات خردمندانه نهفته است.

آقای عالی‌پیام، می‌بینید که خیزش ایرانیان بسیار جدی‌تر و خطرتر از آنست که تصور می‌کنید. زیرا دگرگونی ملتی را از حقارت زیر عبای مشتی آخوند ضدبشر، به سرافرازی ملی و هویت فرهنگی رقم خواهد زد. بپذیرید که به چنین رستاخیزی با «کوکتل مولوتوف و تیرکمان» نمی‌توان دست یافت. خیزش نوین ایران از سرشتی کاملاً متفاوت برخوردار است و تا بحال از خرد و خلاقیت نوینی در سطح جهانی برخوردار بوده است.

از اینرو باید به «هالو»ها به روشنی گفت، اگر می‌خواهید به این خیزش بپیوندید، روش‌ها و شعارهای مندرس یادگار انقلاب ۵۷ را کنار بگذارید و در راه فهم سرشت و پویای خیزش نوین ایران بکوشید، «ورنه دور شو زحمت میار».